

حلقه نیاوران؛ جوخه ترور طبقه کارگر ایران



سینا ملکی - عابد توانچه

پاییز ۱۳۹۷

این مقاله تقدیم می‌شود به زنده‌گان؛ به اسماعیل بخشی و همه «کارگران مبارز هفت تپه» و نیز به کشته‌شدگان؛ به محمد مختاری

و محمدجعفر پوینده دو تن از قربانیان «قتلهای زنجیره‌ای»

مقدمه

نمی‌دانیم شما چه شغلی دارید؛ چقدر دستمزد می‌گیرید و یا درآمد ماهیانه شما چقدر است. نمی‌دانیم وضع اقتصادی شما چگونه است؛ نمی‌دانیم خانواده شما چطور زندگی می‌کنند. نمی‌دانیم چقدر پس انداز دارید یا ندارید؟ نمی‌دانیم از وضعیت موجود اقتصادی غمگین هستید یا از خوشحالی بشکن می‌زنید و لکه می‌دوید. نمی‌دانیم سیل روزانه اخبار را پیگیری می‌کنید یا نه. نمی‌دانیم گرایش سیاسی خاصی دارید یا نه. نمی‌دانیم چگونه و با چه منطقی به جهان می‌نگرید و چه اندیشه‌هایی دارید. به هر حال اگر در ایران زندگی می‌کنید شرایط اقتصادی موجود را حتماً می‌بینید و لمس می‌کنید و از مشکلات اقتصاد رو به فروپاشی (اگر نگوئیم فروپاشیده شده) مطلع هستید. از شما سوالی داریم: اگر کسی پیدا شود و بگوید برای رفع مشکلات اقتصادی ایران یک راه حل قطعی دارد و طبق این راه حل باید با هلیکوپر از آسمان اسکناس روی سر مردم بریزند تا مردم با آن‌ها خرید کنند و چرخ اقتصاد بچرخد و همه مشکلات اقتصادی اعم از بیکاری، رکود و ... حل شود اولین فکری که به ذهنتان می‌رسد چه خواهد بود؟ به احتمال قریب به یقین یا فکر می‌کنید طرف از مجانین اینستاگرامی نوظهور است و یا فکر می‌کنید طرف روی فاز شیشه یا یک ماده مخدر توهم‌زای دیگر است. این را گوشه ذهن داشته باشید دوباره به آن باز خواهیم گشت.

اگر نان ندارید اشکالی ندارد به جایش کیک بخورید!

یا

اگر نان ندارید کتاب بخوانید!

در میان شوک ناشی از افزایش عمدی قیمت ارز توسط طبقه حاکم بر ایران و کاهش ارزش پول ملی و گرانی شدید همه کالاها، هر روز شاهد کتک خوردن دستفروشان از ماموران شهرداری، سرکوب اعتصابات کارگری، احکام سنگین فعالان صنفی دانشجویی، خفه کردن صدای فروخورده معترضان دی ماه، بازداشت نمایندگان کارگران و معلمان، دستگیری فعالان حقوق زنان و جان به لب شدن اکثریت مردم فرودست ایران هستیم. هفت تپه تنها یکی از این نمونه هاست. یکی از بزرگترین طرح‌های کاشت نیشکر و تولید شکر در سطح خاورمیانه و جهان از یک سو در اثر فساد و رانت و واردات شکر و از سوی دیگر به دلیل واگذاری این مجتمع کشت و صنعت تحت عنوان خصوصی سازی، با رانت و به افراد نالایق و به قیمت مفت، نابود شده است. کارگران این مجتمع بزرگ صنعتی ماه هاست حقوق نگرفته‌اند و مغازه داران دیگر به کارگران هفت تپه نسیه هم نمی‌دهند. افساط کارگران به دلیل عدم دریافت حقوق، عقب افتاده است و بانک‌ها اقدام به مسدود سازی حساب و برداشت یارانه آنها به عنوان بخشی از اقساط وام شان کرده اند.

کارگران هفت تپه مدت هاست در حال اعتراض هستند و هیچ گوش شنوایی در حاکمیت برای فریادهای حق طلبانه آنها وجود ندارد. در هنگامی که افکار عمومی ایران به مدد گسترش شبکه‌های اجتماعی موفق به دور زدن سانسور صدا و سیما و رسانه‌های قانونی در ایران می‌شوند و با دریافت اخبار کارگران هفت تپه با آنان همدلی می‌کنند یک مجله اینترنتی ظاهراً بی نام و نشان با عنوان اقتصاد نامه اقدام به انتشار این مطلب کرده است:

اقتصادنامه: پنج توصیه به کارگران معترض هفت تپه

- ۱: سعی کنید اعتراضتان از حالت صنفی به حالت سیاسی تبدیل نشود.
- ۲: مراقب باشید که چپ‌های رادیکال از مطالبات شما سوءاستفاده نکنند.
- ۳: هرگز فکر قهرمان بازی به سرتان نزنند و از هدف خود که چشم انداز آینده کارخانه و داشتن شغل پایدار است، دور نشوید.
- ۴: عزت نفس داشته باشید و اینقدر نگویند یخچالمان خالیست. آنقدر که به فکر یخچالتان هستید، به کتابخانه تان فکر می‌کنید؟
- ۵: اگر پذیرفته‌اید کارگر یا کارمند باشید در همان سطح توقع پیشرفت داشته باشید وگرنه با تحصیلات بیشتر و به کار گرفتن خلاقیتتان، کسب و کاری خصوصی راه بیاندازید. آن موقع شاید گرفتاری‌های کارآفرینان را درک کنید.

سوی اینکه مطالب اینترنتی از این دست چقدر از واقعیت‌های جاری در جامعه ایران دورند و نسبتشان با واقعیت و اعتراضات طبقه کارگر ایران مانند نسبت لویی شانزدهم و ماری آنتوانت با تصرف کنندگان پابرهنه زندان باستیل است بد نیست به این بهانه شرح پیوسته‌ای از آنچه که امروز بر سر کارگران، معلمان، پرستاران، کارمندان، فارغ التحصیلان دانشگاهی و مردم ایران می‌آید، ارائه شود. شرح پیوسته‌ای از اتفاقاتی که شاید به ظاهر جدا از یکدیگر و بی ربط به نظر برسند یا ارتباط آنها مورد توجه قرار نگیرد.

البته همان موقع مخلص کلام را اسماعیل بخشی نماینده کارگران شرکت هفت تپه در پاسخ به این هرزنویسان

چنین گفت:

«تأسف می‌خورم که آزادی در همه جا در غل و زنجیر است انجمن صنفی روزنامه نگاران و حتی این روزنامه نگار مبتدی

نیز آزاد نیستند! کاش در فضایی آزاد بر علیه مردم کف خیابان دی ماه تا کنون، قلم می‌راندند. وقتی روزنامه نگاری

نقدش را با نام بردن از دو حزب منفعل حاکم به پایان می‌برد یعنی آزاد نیست. یعنی برده وار می‌نویسد یعنی اربابی دارد

و باید او را راضی کند تا نانی بکف آرد و تأسف می‌خورم از اینکه مردم سرزمینم اثر قلم چه بی سوادانی را می‌خوانند.

آقای بهداد و انجمن صنفی روزنامه نگاران استان تهران، برای تان آرزوی آزادی و رهایی می‌کنم.»

اقتصاد نامه، برادران کرباسیان، مسعود نیلی و حلقه نیاوران

شاید اگر مخاطب پیگیر اخبار اقتصادی و سیاسی نباشید، اسم علیرضا بهداد حتی یک بار هم به گوشتان

نخورده باشد. البته کسانی که هم که این اسم را شنیده اند، فارغ از مصاحبه‌هایی که با چهره‌های اقتصادی

دولت روحانی انجام داده است، توجهی به سیاهه‌هایی که به نام بررسی اقتصادی نوشته است نکرده‌اند.

اولین بار اسم علیرضا بهداد با مقاله «نوچپ‌ها، خطر بزرگ بیخ گوش نظام سیاسی و اقتصادی ایران» (۱) بر

سر زبان‌ها افتاد. مقاله‌ای کاملاً امنیتی که علاوه بر تقلیل اعتراضات اجتماعی و سیاسی دی ماه به فعالیت

چندین دانشجو (که البته اسلاف امنیتی بهداد همچون حمیدرضا جلایی پور قبل تر از او و عریان تر بیان کرده بودند)، عملاً به دادن گرای امنیتی و نشان دادن مراکز تولید اندیشه‌هایی که به شعار «اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» ختم می‌شدند، پرداخته بود:

«نوچپ‌ها خطری جدی برای آینده نظام سیاسی و اقتصادی کشورند و نقش بسیار زیادی در اعتراضات اخیر کارگری و معیشتی به ویژه تداوم اعتراضات دی‌ماه داشته‌اند.»

با انتشار این مقاله سوال‌ها در مورد این فرد و جریانی که او سخنگوی آن است جدی تر شد. علیرضا بهداد کیست و نماینده فکری (!؟) چه جریان امنیتی-اقتصادی در ایران است؟

علیرضا بهداد سردبیر سایت اقتصادنامه، ستون نویس و مصاحبه‌گر در نشریات زنجیره‌ای و روزنامه‌ها و سایت‌هایی همچون اعتماد، تجارت فردا، اقتصاد آنلاین، دنیای اقتصاد و از نزدیک‌ترین افراد به مهدی کرباسیان معاون پیشین وزیر صنعت، معدن و تجارت و رئیس هیئت عامل سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران (ایمیدرو) است. مهدی کرباسیان، برادر مسعود کرباسیان وزیر پیشین وزیر امور اقتصادی و دارایی ایران است. برادران کرباسیان در تمام دولت‌های بعد از انقلاب سمت‌های بالای اجرایی و مشاوره‌ای داشته‌اند و علاوه بر آن‌ها فعالیت‌های اقتصادی در صنعت فولاد، نفت و پتروشیمی، گمرک و ... را در کارنامه خود دارند. لیست عضویت آنان در حلقه‌های مدیریتی یا ریاست شان بر هیئت مدیره نهادها، سازمان‌ها،

شرکت‌ها و کارخانه‌های دولتی و خصوصی مثنوی صد من کاغذ است که با یک جست و جوی ساده اینترنتی

می‌توانید به کارنامه درخشانان(!؟) پی ببرید. دقت کنید که آنها همزمان هم از تولید ارزاق کرده‌اند و هم از

واردات و حقوق گمرکی!

همان طور که دیدید علیرضا بهداد در دسته گل جدیدش در کانال تلگرامی «اقتصاد نامه» خطاب به کارگران

معرض هفت تپه آنها به خواندن کتاب تشویق کرده و گفته است: «اگر پذیرفته‌اید کارگر یا کارمند باشید در

همان سطح توقع پیشرفت داشته باشید و گرنه با تحصیلات بیشتر و به کار گرفتن خلاقیتتان، کسب و کاری

خصوصی راه بیاندازید.»

البته چنین طرهاتی از کسی که بلندگوی مافیای برادران کرباسیان و با یک واسطه تریبون حلقه نیاوران است

نه تنها بعید نیست که محدود به این بار هم نیست. بهداد در گزارشی در روزنامه اعتماد نوشته است: «در واقع

مردم ایران برای سازوکار اقتصاد آزاد پرورش نیافته‌اند و توقع آنان بر این است که دولت، هم به فکر زولبیا

و بامیه ماه رمضان آنان باشد، هم قیمت حلیم و آش رشته را کنترل کند و هم اینکه از الان تدابیری برای قیمت

برنج و گوشت ماه محرم، آجیل و هندوانه شب یلدا و سیب و پرتقال شب عید بیندیشد.»

مهدی کرباسیان که سوابق تحصیلی اش از لیسانس حسابداری موسسه عالی حسابداری ۱۳۵۲ تا دکترای مدیریت از دانشگاه پیسلی اسکاتلند ۱۳۸۲ نزدیک به ۳۰ سال را شامل می‌شود، هم‌اکنون رئیس هیات عامل سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران (ایمیدرو) است و یکی از واسطه‌هایی است که برای بهبود فضای کسب و کار معادن (انعطاف پذیر کردن کارگران برای کار کردن بدون اعتراض در اعماق زمین که در ادامه برادرش توضیح مثلاً اقتصادی آن را هم ارائه خواهد داد) به منظور جذب سرمایه خارجی از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند.

مسعود کرباسیان در تمام مدت تصدی خود بر وزارت اقتصاد حتی نتوانست (یا بهتر است بگوییم که نخواست) به ترکیب معاونان خود نیز دست بزند. چرا که وی تنها مجری سیاست‌های گردانندگان حلقه نیاوران و مسعود نیلی است. مسعود کرباسیان تمام آنچه که در مورد برنامه اقتصادی جمهوری اسلامی اعتقاد دارد یا از بالادستی هایش در حلقه نیاوران شنیده است را در مصاحبه با علیرضا بهداد اینگونه بیان کرده است: «تا ما آزادسازی اقتصادی را در چه بینیم. من می‌گویم در اقتصادی که همین حالا ارز عمده‌اش را دولت تامین می‌کند و حجم نقدینگی به لحاظ سیستم‌های بانکی به نحوی در اختیار دولت است، همچنین نرخ سپرده‌ها و نرخ‌های بانکی در اختیار دولت است، آزادسازی اقتصادی چگونه باید تعریف شود؟ ما باید سیاست‌ها را طوری تنظیم کنیم که بخش خصوصی تحرک خاص خودش را از دست ندهد و برای همین هم

هست که آزادسازی، در واقع رفع موانعی است که از تحرک بخش خصوصی جلوگیری می‌کند و ما این موانع را باید برداریم.

بهبود فضای مستمر کسب و کار گام بزرگی در ایجاد بستر برای آزادسازی اقتصاد است. واقعا اگر تولیدکنندگان کشور بتوانند به نحو موثر نقش در اقتصاد کشور داشته باشند آن وقت آحاد اقتصادی کشور هم می‌توانند تورم را کم کنند؛ ضمن اینکه می‌توانند اشتغال را بالا ببرند. این را هم باید در نظر داشته باشیم که آیا آزادسازی اقتصاد به منزله رهاسازی اش تفسیر می‌شود یا خیر. مثلا درباره همین مساله ارز. اگر کنترل و مکانیسم‌های ما طوری نباشد که این بازار مدیریت شود، نمی‌توانیم تضمین دهیم که یک سرمایه‌گذار خارجی وارد شود و بتواند سرمایه‌گذاری موفقی داشته باشد. ما آزادسازی فعالیت‌های اقتصادی را قبول داریم اما حد و مرزی برایش قائل هستیم.» (۲)

در مورد مافیای برادران کرباسیان که یکی از اقتصاد به اصطلاح مقاومتی و جریان داشتن تولید داخلی سود می‌برد و دیگری از واردات همان چیزی که در داخل توان تولیدی آن وجود دارد، بد نیست به صحبت‌های بنیانگذار فولاد مبارکه اصفهان یعنی محمد حسن عرفانیان نگاهی بیندازید: «چند روز پیش همین مورد را به آقای مهدی کرباسیان گفتم که لاقلا از رابطه برادری تان (مسعود کرباسیان) استفاده کنید و اجازه ندهید که محصول داخلی چنین وضعی پیدا کند و به روزی برسیم که محصول خارجی به راحت وارد کشور شده و بازار خوبی به دست آورد و محصول داخلی به رغم کیفیت مناسب در کف کارخانه بماند. به رئیس ایمیدرو

(مهدی کرباسیان) گفتم که لااقل شما دو برادر یکی به عنوان متولی تولید فولاد و دیگری به عنوان متولی

واردات این کالا می‌توانید با هم هماهنگ باشید تا به جایی نرسیم که یکی از شما بگوید سه میلیون تن

محصول در کف کارخانه مانده و دیگری ابراز کند به همین اندازه فولاد وارد کشور شده است.» (۳)

اما همانطور که اشاره کردیم، رسانه‌ها و شبه روزنامه نگاران قلم به مزد به علاوه مدیرانی چون برادران

کرباسیان که توان سیاست گذاری اقتصادی شان فقط اجرای دستورات و خطوطی است که از بالا به آنان

می‌رسد، تنها بخشی از ماجرا هستند که ظاهراً سر و صدای زیادی دارند. اما بیاید نگاهی بیاندازیم به کسانی

که بر صندلی‌های ردیف جلوی نمایش نشسته و نمایشنامه‌ای را که نوشته‌اند نظاره می‌کنند و به کسی هم

پاسخگو نیستند.

مسعود نیلی کیست؟

مسعود نیلی در سال ۱۳۵۹ مدرک کارشناسی مهندسی عمران از دانشگاه صنعتی شریف گرفته است. کارشناسی ارشد برنامه ریزی سیستم‌های اقتصادی را از دانشگاه صنعتی اصفهان در سال ۱۳۶۶ گرفته است. سپس در سال ۱۳۷۱ به انگلستان رفته و کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه منچستر دریافت کرده و سه سال بعد (۱۳۷۴) از این دانشگاه مدرک دکترا گرفته است.

او سه سال در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی معاون سازمان برنامه و بودجه ایران بوده و پس از آن در تهیه و تدوین اولین و سومین برنامه‌ی پنج ساله‌ی توسعه در ایران همکاری داشته است. در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی به عنوان معاون سازمان برنامه و بودجه و سرپرست «کمیته خصوصی سازی» برگزیده می‌شود. او همچنین از سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۰ رئیس دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف بوده است.

نیلی در تدوین «سند استراتژی توسعه صنعتی کشور» در زمان وزارت اسحاق جهانگیری در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی در سال ۱۳۸۲ ایفای نقش کرده است. او رئیس «مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی» وابسته به «نهاد ریاست جمهوری» و استاد این مؤسسه بوده است.

مسعود نیلی که از زمان تدوین برنامه سوم توسعه و معاونت سازمان برنامه و بودجه همواره در دولت‌های مختلف حضور داشته، بعد از روی کار آمدن دولت حسن روحانی به عنوان مشاور اقتصادی رئیس جمهور و در دوره دوم ریاست جمهوری حسن روحانی به عنوان «دستیار ارشد اقتصادی» وی و «دبیر ستاد هماهنگی اقتصادی دولت» مشغول به فعالیت بوده است.

نیلی در مدت ۱۱ سال ریاست دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف، طیفی از پاندازان و بنگاهداران همفکر خود را در این دانشگاه تربیت کرده است. اقتصاددانانی که بیشتر آنها در سمت‌های مدیریتی حاکمیت حضور دارند و یا از مشاوران اقتصادی دولت و نهادهای مختلف به حساب می‌آیند.

نیلی در ایام اخیر با جلب توجهات به مسئولیت او در سقوط ارزش پول ملی ایران و بالا رفتن موشکوار قیمت ارزهای خارجی در برابر ریال ایران، اقدام به انتشار چند مطلب کرده و در آنها به کلی نقش و اثر خود را در سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها منکر شده است. او اصرار دارد که در پروژه افزایش قیمت ارز کاره‌ای نبوده، کلاً منکر نقش خود در سیاست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی شده و می‌گوید آن موقع ایران نبوده است. او منکر طراحی و دفاع نظری از پرداخت یارانه نقدی به مردم و اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها (حذف سوبسیدها و افزایش قیمت‌ها) در شعار انتخاباتی مهدی کروبی شده است. (۴) او همچنین می‌گوید در تاریخ ۱۳۹۶/۰۸/۱۴ استعفای کتبی خود را به حسن روحانی داده است و با وجودی که معلوم نیست چرا

۱۰ ماه بعد با استعفای او از دولت موافقت شده، بدون اینکه بگوید طی این ۱۰ ماه در دولت مشغول چه کاری بوده است، مدعی است هیچ نقشی در افزایش قیمت دلار توسط دولت نداشته است. (۵) کل حرف مسعود نیلی در چند نوشته اخیر خود این است که با وجود اینکه هدایت‌کننده و عضو تیم اقتصادی دولت‌های مختلف بوده و مسئولیت‌های حساس اقتصادی داشته هیچ نقشی در هیچ یک از تصمیمات اشتباه و مصیبت بار در هیچ دولتی نداشته است!

طبیعی است که فقط با داشتن گوشه چشمی به قطار پست‌های دولتی مسعود نیلی هیچ عقل سلیمی ادعای او را نمی‌پذیرد. هنوز هم مشخص نیست او از دولت استعفا داده یا نداده و شواهد زیادی از صوری بودن استعفای وی و ادامه همکاری او با تیم اقتصادی دولت حسن روحانی در دست است. او سیاست‌گذار تیم اقتصادی دولت‌ها بوده است و مشخص است هم در تشویق دولت به افزایش نرخ ارز و اخذ این تصمیم نقش اساسی داشته و هم معتقد و تجویز کننده این طرح بوده است. ضمن اینکه مصاحبه‌های متعدد او در حمایت از افزایش نرخ ارز هم اکنون در دسترس است. (۶)

مسعود نیلی در اردیبهشت ماه ۸۸ در مصاحبه با روزنامه اعتماد ملی گفته است: «... چون مردم متوجه می‌شوند با افزایش نرخ ارز به خاطر افت قیمت نفت، می‌توانند سود سهام بیشتری دریافت یا سودشان را در سطح قبل از کاهش قیمت نفت حفظ کنند، از افزایش بیشتر نرخ ارز استقبال می‌کنند.» (۷)

مسعود نیلی در دولت یازدهم با عنوان مشاور ارشد رئیس جمهور، باز هم مدافع افزایش نرخ ارز بوده و در مهر ماه سال ۹۴ ضمن ارائه گزارشی از وضعیت اقتصادی کشور می‌نویسد: «در شرایطی که اقتصاد ملی با کاهش تقاضای داخلی مواجه است و نیاز دارد تا برای جلوگیری از کاهش نرخ رشد اقتصادی، صادرات را توسعه دهد، ادامه سیاست ارزی جاری و عدم افزایش نرخ ارز متناسب با نرخ تورم داخلی، موجب کاهش رقابت‌پذیری کالاهای داخلی و محدود شدن امکان توسعه صادرات می‌شود.» (۸)

مسعود نیلی در فروردین ۱۳۹۷ طی یادداشتی در خبرگزاری ایسنا به بهانه حمایت از تولید داخلی، راه حل مشکلات اقتصادی کشور را افزایش نرخ ارز دانسته و می‌نویسد: «با ثابت نگاه داشتن نرخ ارز، قیمت کالای خارجی تقریباً ثابت باقی می‌ماند بنابراین با اعمال این سیاست (ثبات نرخ ارز)، بیشترین خدمت و بزرگترین کمک به بازاریابی محصولات خارجی در داخل صورت گرفته است.» (۹)

«انگیزه بازیگران اقتصادی»

مسعود نیلی: «علم اقتصاد پیش و بیش از آنکه بخواهد ذیل عناوین یا نحله‌های مختلف قرار گیرد، علم بررسی انگیزه‌ها و همچنین سازوکارهای حاکم بر رفتار بازیگران اقتصادی اعم از خانوارها، بنگاه‌های اقتصادی و حاکمیت است.» (۱۰)

این تعریف از نظر بسیاری از مکاتب اقتصادی کاملاً غلط است و از شدت غلط بودن بیشتر به هذیان شباهت دارد. قبلاً در مقاله‌ای (۱۱) به بخشی از چنین هذیان‌هایی پاسخ داده‌ایم و در یک مقاله دیگر مشخصاً به صورت جامع در مورد نظریات اعضای حلقه نیاوران صحبت خواهیم کرد. اما فعلاً با این موضوع کار نداریم. در انتهای این مقاله به نادرستی دیدگاه‌های مسعود نیلی و تیم اقتصادی دولت‌های رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی باز خواهیم گشت و نشان خواهیم داد این سیاست‌های اقتصادی ضد مردمی و ضد اجتماعی چگونه زندگی، معیشت و آینده بخش عظیمی از جامعه ایران را با خاک یکسان کرده است. اما فعلاً ما جملات خود مسعود نیلی را ملاک سخن با خود او قرار می‌دهیم.

قیمت دلار آمریکا در ایران طی مدتی کوتاه از ۳۶۰۰ تومان به حدود ۱۷ هزار تومان می‌رسد و سپس به صورت کاملاً مصنوعی تا رقمی بین ۱۳ تا ۱۴ هزار تومان پائین آورده می‌شود. شاید کسی بگوید دلار حداکثر به مدت یک تا دو هفته در کانال ۱۶ یا ۱۷ هزار تومان قرار داشته است. اما باید توجه کرد حتی یک افزایش قیمت ۱۰۰۰ تومانی در نرخ ارز به مدت فقط یک هفته عامل جابجایی ارقامی نجومی و ایجاد ضرورت‌هایی

موهومی است. اصلاً به سقف قیمت دلار کاری نداریم و فرض می‌گیریم قیمت دلار آمریکا از ۳۶۰۰ تومان

تقریباً چهار برابر شده است. به قول آقای مسعود نیلی باید پرسید «انگیزه» حاکمیت از این کاهش (سقوط)

ارزش پول ملی چه بوده است؟ کدام «بازیگران اقتصادی» تشویق کننده این سیاست اقتصادی بوده‌اند و از

این تصمیم سود برده‌اند؟

پاسخ ساده است:

۱: دولت

۲: کسانی که از این تصمیم مطلع بوده‌اند.

۳: کسانی که پس انداز یا سرمایه مالی در اختیار دارند و می‌توانند با سرعت مناسب اقدام به خرید ارز یا

تبدیل سرمایه مالی خود به ارز کنند.

طبیعی است هیچ کس به اندازه ایده‌پردازان، طراحان و مجریان «آزاد سازی نرخ ارز» و «کاهش شدید ارزش

پول ملی» نمی‌توانسته‌اند از این وضعیت سود ببرند. کافی است دولتی به حامیان سیاسی و اقتصادی خود ندا

بدهد که قرار است قیمت ارز چند برابر شود تا آنها هرچه پس انداز دارند را دلار و ارز خریداری کنند و

اقدام به گرفتن وام‌های سنگین کرده و سریعاً آن را تبدیل به ارز کنند تا پس از افزایش نرخ ارز بخش اندکی

از ارز خود را فروخته و وام‌های خود را صاف کنند و یک شبه یا طی چند ماه صاحب ثروت‌های نجومی

شوند.

مثلاً شما عضوی از خانواده آقای نیلی یا کسانی که در شمار مخلصان یا عضو تیم رسانه ای او هستید و به شما خبر داده می‌شود که قیمت ارز قرار است افزایش یابد. فرقی ندارد شما پسرعمه آقای مسعود نیلی باشید یا وزیر دولت یا فلان حامی اقتصادی ستاد انتخاباتی حسن روحانی؛ سریعاً به بانک‌هایی مراجعه می‌کنید که با نرخ سود بیش از ۴۵ درصد وام‌های سریع پرداخت می‌کنند و مثلاً صد میلیون، یک میلیارد یا ده میلیارد تومان وام می‌گیرید. یک میلیارد تومان تقریباً معادل ۲۷۷۸۰۰ دلار ۳۶۰۰ تومانی است. فرض کنید باید وام یک میلیارد تومانی را با بهره سنگین به بانک برگردانید و مثلاً ۲ میلیارد تومان قسط بدهید تا وام یک میلیارد تومانی صاف شود. ظرف مدت کوتاهی قیمت دلار از ۳۶۰۰ تومان به بالای چهارده هزار تومان می‌رسد و ۲۷۷۸۰۰ دلاری که با وام خود خریده‌اید تقریباً معادل ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ (چهار میلیارد تومان) می‌شود. دو میلیارد آن را می‌توانید جلوی بانکی که وام گرفته‌اید پرت کنید و بدون زحمت دو میلیارد تومان کاسب شوید. حالا بماند در این شهر هرتی به نام نظام بانکی ایران شما می‌توانید کل چهار میلیارد تومان را در جیب خود بگذارید و چون می‌دانید تورم باعث کاهش مداوم ارزش ریال است با تاخیر بسیار، در زمانی اقدام به پرداخت اقساط و دیرکرد آنها بکنید که ریال به اندازه پشگل هم ارزش نداشته باشد و در این مدت نیز سود چهار میلیارد تومان شما سر به فلک بگذارد. تازه این وسط آقای نوری همدانی (۱۲) یا مکارم شیرازی (۱۳) ممکن است فتوی دهند که گرفتن جریمه دیرکرد اقساط توسط بانک‌ها حرام است و شما حتی دیگر مجبور نباشید به دلیل تاخیر در پرداخت اقساط خود جریمه بدهید.

ما نمی‌گوییم ثروت خلق شده‌ای که از تصمیم حکومت برای افزایش قیمت ارز حاصل شده است یکجا به جیب آقای مسعود نیلی، نه‌اوندیان، کرباسیان، نوبخت، حسن فریدون یا جهانگیری یا برادران و بستگان و طرفداران آنها رفته است. برنده اصلی این افزایش نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی، در درجه اول دولتی است که بدهی ریالی دارد. بدهی به فرهنگیان، بدهی به بازنشستگان، بدهی به پیمانکاران، بدهی به بانک مرکزی، بدهی بابت طرح‌های عمرانی و همه این بدهی‌ها به ریال است و منبع درآمد دولت عمدتاً شامل نفت و مالیات است. مالیات درآمد ریالی است و با آن کاری نداریم. دولت روحانی در سال ۹۶ چیزی در حدود ۸۰ میلیارد دلار نفت صادر کرده است و قیمت دلار ۳۶۰۰ تومان بوده است. فرض کنیم امسال هم دوباره دولت ۸۰ میلیارد دلار نفت صادر می‌کند ولی دلار مثلاً پانزده هزار تومان است. یعنی با همان مقدار نفت و با همان مقدار دلار، در خزانه دولت به جای ۲۲۸ هزار میلیارد تومان مبلغ «یک میلیون و دویست هزار میلیارد تومان» پول انباشته می‌شود. تقریباً ۵,۳ برابر که با آن می‌توان همه بدهی‌های دولت را صاف کرد و تازه انبوهی از منابع ریالی برای دولت فراهم کرد.

برنده بعدی بنگاه‌های عظیم اقتصادی هستند که ثروت دقیق آنها مشخص نیست و عمدتاً یا معاف از مالیات‌اند و یا چون سرمایه، دارایی و درآمد دقیق آنها مشخص نیست، مالیاتی متناسب با ثروت و نرخ سودشان نمی‌پردازند. اما انبوهی از نقدینگی دارند که می‌توانند به سرعت آنها را تبدیل به ارزهای مختلف کنند.

بعد از اینها سرمایه داران ایران و کسانی هستند که صاحب سپرده‌های بانکی یا وجوه نقد هستند یا می‌توانند از نظام بانکی ایران وام‌های کلان دریافت کنند و اقدام به خرید ارز کنند.

خریده‌های خیابانی مردم نیز سرجمع اصلاً به حساب نمی‌آید و در برابر سه گروه یاد شده اصلاً وزن و اهمیتی ندارد.

در نتیجه به صورت مشخص حرف ما این نیست که همه عواید سقوط ارزش پول ملی و افزایش سرسام آور قیمت دلار و سایر ارزهای خارجی به جیب «حلقه نیاوران» و بستگان و همفکران آنها رفته است. اما مثل روز روشن است که هر کس از این تصمیم مطلع بوده توانسته است برای خود ثروت هنگفتی به جیب بزند. سوال ما این است:

به نظر شما کسی که خودش مشوق و طراح افزایش نرخ ارز بوده و تیم اقتصادی دولت را رهبری می‌کرده

است از این «سفره» بی بهره بوده است؟

جناب آقای مسعود نیلی می‌فرمایند که:

الف: «در سال ۱۳۶۶ به دلیل مشغله کاری و درخواست سازمان برنامه و بودجه، به مدت ۳ سال حضور خود

در دوره دکتری را به تعویق انداخته و نهایتاً در اردیبهشت سال ۱۳۷۰ به انگلستان عزیمت کردم.

حتماً می‌دانید که تورم ۵۰ درصدی مربوط به سال ۱۳۷۴ است و مربوط به زمانی است که بیش از ۴ سال از

خروجم از سازمان گذشته بوده است.»

ب: «در تاریخ ۱۴ / ۰۸ / ۱۳۹۶ استعفای کتبی خود را در شرایطی تقدیم رییس جمهور محترم کرده‌ام که نرخ

ارز در حدود ۴۰۰۰ تومان بوده است.»

پ: «از تاریخ ۵ اردیبهشت سال ۹۷ در هیچ یک از جلسات هیات دولت و ستاد اقتصادی دولت و دیگر

جلسات مهم تصمیم‌گیری شرکت نکرده‌ام.»

مسعود نیلی همانطور که در زمان هاشمی رفسنجانی نسخه سیاست‌های تعدیل ساختاری را نوشت و به

انگلستان فرار کرد تا مبادا در خطر افتاده و محبور به پاسخگویی باشد، این بار نیز در دولت حسن روحانی

از همان شیوه استفاده کرده و بعد از تجویز نسخه افزایش نرخ ارز و قطعی شدن اجرای این تصمیم، استعفا

داد تا مانند دفعه قبل از هرگونه پاسخگویی نظریات خود در تیم اقتصادی دولت‌ها شانه خالی کند. بماند که

این بار از این طرف و آن طرف خبر می‌رسد که او را همچنان در جلسات دولتی می‌بینند و استعفای او از

ترس این است که مورد محاکمه قرار بگیرد.

مجنون اینستاگرامی یا متوهمی روی فاز شیشه؟

در ابتدای مقاله از شما پرسیدیم که اگر راهکار یک نفر برای خروج از رکود اقتصادی در ایران این باشد که با هلیکوپتر روی سر مردم اسکناس ریخته شود شما درباره وضعیت روحی و روانی آن فرد چه قضاوتی می‌کنید و گفتیم که دوباره به این مسئله باز خواهیم گشت.

افرادی که از آنان سخن رفت مجانین اینستاگرامی یا متوهم روی فاز شیشه نیستند که تزه‌های «پول هلیکوپتری» برای مشکلات اقتصادی ارائه می‌کنند. صاحب این طرح فضایی، اسطوره فکری آقای مسعود نیلی و «حلقه نیاوران» و رئیس فرقه‌ای اقتصادی به نام «مکتب شیکاگو» به نام میلتن فریدمن است.

میلتن فریدمن یا آنگونه که دوستان و همفکرانش می‌گویند «عمو میلی» را پدر مکتب «پول‌گرایی» می‌دانند. او در سال ۱۹۶۹ این نظر را اعلام کرد که بانک‌های مرکزی هیچ‌گاه در افزایش عرضه پول شکست نمی‌خورند. چرا که آنها همیشه می‌توانند اسکناس‌های تازه چاپ‌شده و بدون پشتوانه را از آسمان بر سر اقتصاد تشنه به پول نقد فرو ریزند. معتقدان به استفاده از «پول هلیکوپتری» برای حل مشکل رکود اقتصادی، از محرک مالی (به شکل‌های مختلف از جمله افزایش مخارج دولت، کاهش مالیات یا پرداخت مستقیم به شهروندان یا بخش‌های گزینش شده‌ای از آنان) صحبت می‌کنند که تامین مالی آن به جای وام گرفتن یا مالیات از طریق خلق پول بدون پشتوانه صورت می‌گیرد.

یک چنین شیادی رب‌النوع نظری مسعود نیلی است و نیلی در دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف مشغول پرورش

مدیران اقتصادی ایران بر مبنای نظریات فریدمن است. شما واقعا توقع دارید از این زنجیره حماقت چیزی به

جز این وضعیت نابسامان که هم اکنون در کشور شاهد آن هستید بیرون بیاید؟

در این مقاله فرصتی برای پرداختن کامل و مبسوط به مکتب شیکاگو و آرای اقتصادی آنان و جنایاتی که به

دنبال نظریات آنها در نقاط مختلف جهان اتفاق افتاده وجود ندارد. ما قول می‌دهیم به زودی در مقاله‌ای مفصل

و کامل به این مسئله بپردازیم و نظریات حلقه نیاوران در ایران را بشکافیم و در معرض دید و قضاوت افکار

عمومی ایران قرار دهیم. اما به آن بخش‌هایی که به طور مستقیم به موضوع این مقاله ارتباط دارند خواهیم

پرداخت و کمی آنها را خواهیم شکافت.

افسانه عدم دخالت دولت در اقتصاد

شعار «عدم دخالت دولت در اقتصاد» ورد زبان تربیت شدگان مکتب شیکاگو است.

فریدمن معتقد بود: «دولت باید دست های خود را از اقتصاد دور نگه دارد و آن را به سوی بازار آزاد سوق

دهد.» او مخالف «آموزش دولتی» و هر نوع خدمات اجتماعی دولتی رایگان بود. او معتقد بود دخالت دولت

در اقتصاد و بازار هم باعث ناکارآمدی خواهد شد و هم غیر اخلاقی (۱۴) است. «از نظر من غیر اخلاقی است

اگر دولت بخواهد مانع من شود تا کتاب های مارکس را بخوانم یا ماری جوانا بکشم. در هر دو مورد دولت

سعی می کند تا چیزهایی را که من از آن استفاده می کنم، کنترل کند. پول را از ثروتمندان گرفتن و آن را به

فقرا دادن هم غیر اخلاقی است.»

دقت کنید که کل سواد اقتصادی کسی که نظریاتش پیش برنده سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی در دولتهای

مختلف بوده است در همین حد است که نظریات اقتصادی و فلسفی کارل ماکس، اقتصاددان و فیلسوف

بزرگ جهان را با مسخره کردن و مقایسه با بنگ و علف تخریب کند. البته طبیعی است که او نظریات منسجم

و دقیق کارل مارکس را نخوانده و نفهمیده باشد. در فیلم های جلسات پرسش و پاسخ او با دانشجویان و

فعالان سیاسی شیوه برخورد میلتن فریدمن همین است: دست اندازی، مسخره بازی و تبدیل کردن مسائل

اساسی به شوخی و خنده! به قول احمد شاملو: «سخت است فهماندن چیزی به کسی که برای نفهمیدنش

پول می گیرد.»

فریدمن که شعار عدم دخالت دولت در اقتصاد را تبلیغ می‌کرد معتقد بود «دولت وظیفه دارد تا به اقتصاد سرمایه داری در دوران رکود کمک کند تا از آن خارج شود و نیز از انفجار تورمی در دوران رونق جلوگیری کند.» یعنی دخالت دولت بد است، حمایت دولت از فقرا و اقشار ضعیف اجتماعی بد است، حمایت دولت از طبقه کارگر و خانواده آنها تحت هر قالبی از جمله تصویب قانون کار بد است. نقش دولت در ایجاد یک بستر آموزش و بهداشت اجتماعی اشتباه است. ولی کمک به بانک‌ها و بنگاه‌هایی که مسبب بحران‌های مالی هستند واجب و وظیفه دولت است! او معتقد بود دخالت دولت کاری اشتباه است مگر اینکه به نفع حفظ وضعیت موجود و نابرابری‌های ذاتی سیستم سرمایه داری باشد.

ما دستمان به میلتون فریدمن نمی‌رسد. اما می‌توانیم شاگردان مکتب شیکاگو در ایران (حلقه نیاوران) را مخاطب قرار دهیم و بپرسیم که آیا ایده آنان مبنی بر عدم دخالت دولت در اقتصاد و بازار در کشوری تحقق یافته است یا نه؟ مثلاً آمریکا، چین، آلمان، انگلیس، فرانسه و سایر کشورهای صنعتی و کانون‌های نظام سرمایه داری جهانی به جایی رسیده‌اند که در آن دخالت دولت در اقتصاد و بازار از بین برود و به حدی برسد که مورد تایید آنها باشد یا نه؟ اگر نرسیده است و قرار است در آخرالزمان به این وضعیت برسیم، مثل این است که گفته شود «نئولیبرالیسم به ذات خود ندارد عیبی؛ هر عیب که هست از نولیبرال بودن ماست!» و اگر رسیده‌اند باید پرسید چرا بیشترین، دقیق‌ترین و با برنامه‌ترین دخالت‌های دولت در اقتصاد و بازار در همین کشورهای پیشرفته صنعتی و کانون‌های سرمایه داری جهانی اتفاق افتاده و می‌افتد؟ چرا نرخ بهره در آمریکا

که نه یک بار در سال که چندین بار در سال ممکن است تغییر کند؟ چرا وقتی بانک‌ها و شرکت‌های سهامی در اثر بحران‌های اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری (به طور مثال بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸) ورشکسته می‌شود، دولت به جای آنکه اجازه دهد کهنه بمیرد و رقبای تازه وارد میدان شوند و هر بانک و سرمایه‌گذاری با تبعات تصمیم‌گیری و ریسک‌های سرمایه‌گذاری و انتخاب‌های خود مواجه شود اقدام به تزریق پول مالیات دهندگان و اموال عمومی کشور به بانک‌های ورشکسته می‌کند تا آنها را سرپا نگه دارد؟ چرا دخالت دولت به نفع اکثریت مردم جامعه بد است و دخالت دولت به نفع اقلیتی (۱۰ درصد بالایی جامعه) که صاحب بیش از نیمی از ثروت کل جوامع هستند کاری خوب و درست است؟ (۱۵)

محض اطلاع نمایندگان مکتب شیکاگو در ایران که تیم اقتصادی دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی را تشکیل داده‌اند باید عرض شود که دولت آمریکا به عنوان کانون سرمایه‌داری جهانی و کشوری که روسای جمهور آن مدام در سخنرانی‌های خود تاکید می‌کنند که نظام حاکم بر آمریکا نظامی کاپیتالیستی است، نه تنها به صورت برنامه‌ریزی شده و عمیق در سیستم اقتصادی و بازار دخالت می‌کند که برای اولین بار است که در تاریخ بشر و کل جوامع تاکنون موجود این نوع از نظارت و دخالت دولت در اقتصاد و بازار صورت می‌گیرد.

«قانون مقررات مالیاتی حساب‌های خارجی موسوم» به فاکتا در سال ۲۰۱۰ در ایالات متحده تصویب و از سال ۲۰۱۴ به اجرا در آمد. این قانون همه بانک‌های خارجی را مکلف می‌کند وزارت خزانه‌داری آمریکا را

از حساب‌های بانکی و سرمایه‌گذاری‌های شهروندان آمریکایی در خارج از کشور و همچنین هرگونه منبع درآمد دیگری که ممکن است از آن منتفع شوند آگاه سازد.

کشورهایی مانند سوئیس، لوکزامبورگ و اتریش (پناهگاه‌های فرار مالیاتی) که به درخواست مشابهی از سوی اتحادیه اروپا پاسخ منفی داده بودند، در برابر این قانون داخلی آمریکا تسلیم شدند. این قانون سوای اثرات داخلی آن، دخالت مستقیم و قهری دولت آمریکا بر روند سرمایه‌گذاری جهانی (۱۶) و جریان سرمایه مالی و غیر مالی در سطح جهانی است و برای دولت‌هایی که به این قانون تن ندهند جریمه‌های بسیار سنگینی وضع کرده است. (۱۷)

این سوال کاملاً روشن‌گر است که چطور خود کشورهای پیشرفته صنعتی و قدرت‌های سرمایه داری، بیشترین دخالت را در اقتصاد و بازار دارند اما از طریق نهادهای موسوم به سه خواهر (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی) مدام به کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه توصیه می‌کنند که به سیاست‌هایی عمل کنند که خودشان در کشورهای خودشان دقیقاً برعکس آن را انجام می‌دهند؟ قدرت‌های بزرگ نظام سرمایه داری به صورت سازمان یافته اقدام به تربیت افرادی مانند حلقه نیاوران در کشورهای ضعیف تر می‌کنند تا در نقش پیاده نظام و ستون پنجم قدرت‌های سرمایه داری، بازارهای کشورهای ضعیف را به نفع نظام اقتصادی کشورهای قوی تر باز کنند.

حتی حلقه ضعیف تری از این به اصطلاح اقتصاد دانان کارچاق کن که اکنون در فضای رسانه‌ای اقتصادی ایران مهجور مانده‌اند نیز، با وجود آنکه اختلافاتی با مکتب شیکاگو و به تبع آن با حلقه نیوران دارند، به لحاظ نظری در به وجود آمدن وضعیت اسف بار کنونی در اقتصاد ایران سهیم هستند. جناحی که موسی غنی‌نژاد نمایندگی آنان را به عهده دارد و وابستگاه مکتب اتریش در ایران هستند نیز بارها از سیاست‌های برون‌سپاری، حذف یارانه‌ها، کاهش دخالت دولت در اقتصاد و باز کردن درها به روی بازار آزاد جهانی با عنوان تنها راه رسیدن به دموکراسی دفاع کرده‌اند. جالب اینجاست که این دو مکتب اقتصادی یعنی مکتب اتریش و مکتب شیکاگو در اجرای هارترین سیاست‌های تئولیرال در کشورهای پیرامونی به عنوان نمونه کشورهای آمریکای لاتین کاملاً همدل و هم‌نظر هستند. کافی است نظریات میلتن فریدمن و فردریش فون هایک در مورد تحولات شیلی را مرور کنیم.

میلتن فریدمن: «یکی از ملاقات‌های ما با ژنرال پینوشه بود که باعث شد بعدها من متهم شوم که یکی از مشاوران خصوصی ژنرال بودم. همان طور که من در یادداشت‌هایم نوشته‌ام، «در جلسه‌ای که حدود سه ربع بیشتر طول نکشید و تازه آن هم گفت‌وگو با مترجم، من به نتیجه خاصی در مورد شخصیت ژنرال نرسیدم. وی خیلی مشتاق بود تا نظر ما را در مورد وضعیت شیلی بداند. او کاملاً به نظرات من گوش می‌داد... وی موافق «شوک درمانی» بود اما به طور آشکار، نگران بیکاری بود که به طور موقت می‌توانست رخ دهد. غیر از این، وی چیز زیادی در مورد نظرات خود یا دولتش بروز نداد اما او از من خواست تا در پایان سفرم به

شیلی نظراتم را برایش بنویسم.» این کاری بود که من پس از بازگشتم به شیکاگو انجام دادم. (به نقل از کتاب

یک زوج خوشبخت. نقش فریدمن در دولت نیکسون به زبان خودش. مترجم: پویا جبل عاملی)

فردریک فون هایک: «به عنوان نهادهای بلند مدت، من نهایتاً با دیکتاتوری مخالفم. اما یک دیکتاتوری ممکن

است برای دوره‌ی گذار، یک سیستم ضروری باشد... شخصاً یک دیکتاتور لیبرال را به یک دولت دموکراتیک

فاقد لیبرالیسم ترجیح می‌دهم. دریافت شخصی من این است _ و این برای امریکای جنوبی معتبر است _ که

برای مثال، در شیلی ما شاهد گذاری از دولت دیکتاتوری به دولت لیبرال خواهیم بود.» (۱۸)

در این مواقع بین لیبرال‌ها بسیار مرسوم است که سریعاً برای فرار از نقد و پاسخگویی در برابر این خیانت به

جامعه، منتقدان را به ضد آمریکایی بودن و همصدا شدن با اصولگرایان و غیره متهم می‌کنند تا صدای آنها را

خفه و شخصیت آنان را در فضای عمومی لجن مال کنند. ما به عنوان معتقدان سفت و سخت به نظریه

امپریالیسم و به عنوان مخالفان جدی هرگونه سلطه اقتصادی کشورهای قدرتمند سرمایه داری بر کشورهای

در حال توسعه با صدای بلند _ و البته بر مبنای یک منطق کاملاً مشخص و قابل دفاع _ اعلام می‌کنیم که در

حال حاضر یکی از اقدامات اورژانسی برای رفع مصیبتی که بر اقتصاد ایران و زندگی ۷۰ میلیون ایرانی تحمیل

شده است، اقدام به برقراری روابط دیپلماتیک سیاسی از جنس روابط بین‌المللی متعارف با ایالات متحده و

بهبود روابط با همسایگان است. به این ترتیب هرگونه بهانه‌تراشی از طرف حاکمیت برای مشکلات داخلی

اقتصاد ایران و حواله دادن آنها به خارج از مرزها و درگیری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از بین رفته و طبقه

کارگر و مردم ایران می‌توانند حقوق انسانی و حقوق اقتصادی و اجتماعی خود را از حاکمیت طلب کنند بدون اینکه با چماق «خطر سوری‌های شدن ایران» و به بهانه «اگر چیزی برای خوردن یا حقی برای ایجاد تشکل ندارید عوضش امنیت دارید» بر سر آنان کوبیده شود و استیفای حقوق آنان به آینده‌ای نامعلوم موکول شود.

فرض ما این است که مخاطب فرق بین روابط دیپلماتیک سیاسی با رابطه ارباب و بندگی را می‌فهمد. رابطه بعضی کشورها با بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان رابطه ارباب و بندگی است. مانند رابطه بریتانیا یا عربستان سعودی با آمریکا. رابطه بعضی کشورها همراهی و همکاری توأم با موضع مشخص است که با فرمانبرداری محض فرق دارد. مانند رابطه آلمان و هند با آمریکا. رابطه بعضی کشورها بر اساس رقابت شدید است که گاهی توأم با تخاصم و گاهی توأم با همکاری است. مانند رابطه چین و آمریکا. بعضی روابط دیپلماتیک سیاسی بین دولتها نیز در عین مخالفت ایدئولوژیک انجام می‌گیرد مانند رابطه سیاسی برقرار شده بین کوبا و آمریکا در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما و فیدل کاسترو.

دو کشور می‌توانند با یکدیگر در حال جنگ باشند و در عین حال وزرای خارجه آنها برای تبادل اسرا یا خاتمه جنگ با یکدیگر مذاکره کنند. تقریباً همه کشورهای غربی مخالف سیاستهای داخلی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی هستند اما بیشتر آنها در ایران سفارتخانه دارند. ایران و ترکیه در جنگ سوریه مقابل هم قرار داشتند اما روابط سیاسی و تجاری با یکدیگر قطع نشد. عربستان طی دو مرحله تعداد زیادی از حجاج

ایرانی را به قتل رساند اما مقامات جمهوری اسلامی همچنان با مقامات عربستان سعودی مذاکره می‌کنند و

هر سال ۸۰ هزار نفر حاجی را به عربستان سعودی می‌فرستند و به آنها ارز دولتی می‌دهند.

خلاصه اینکه رابطه دیپلماتیک بین کشورها با حفظ استقلال کشورها تناقضی ندارد مگر اینکه منافع کسی در

نفهمیدن چنین مطلب ساده‌ای باشد. مخالفت با امپریالیسم و نظام سلطه یک چیز است و لجاجت‌های

ایدئولوژیک برای قبول نکردن ساده‌ترین واقعیتهای جاری و مناسبات عینی جهانی یک چیز دیگر. به قول

فردریش انگلس: «آزادی عبارت است از درک ضرورتها». هیچ کس بدون فهم و قبول وجود نیروی جاذبه

قادر به اختراع وسیله‌ای برای پرواز نیست. هیچ کس بدون قبول وجود نیروهای مادی که حافظ وضعیت

موجود هستند قادر به تغییر وضعیت موجود نیست.

دو گانه‌های جعلی

هر دو جناح قدرت و هر دو جناح طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران تلاش زیادی صورت می‌دهند تا دسته‌بندی‌های دورغین به خورد افکار عمومی و مردم بدهند. مثلاً تبلیغ می‌کنند که اصولگرایان مخالف سیاست‌های تعدیل ساختاری و مخالف افزایش نرخ ارز و مخالف بازار آزاد هستند و در آن طرف اصلاح طلبان موافق افزایش نرخ ارز و طرفدار بازار آزاد و طرفدار سیاست‌های تعدیل ساختاری هستند.

بخشی از منافع اقتصادی و سیاسی این دو جناح با یکدیگر تضاد دارد اما نه همه آنها. مثلاً بعد از اعتراضات فرودستان جامعه ایران در دیماه ۱۳۹۶ نسبت به فلاکت وضعیت اقتصادی، هسته اصلی اصلاح طلبان و اصولگرایان چنان متحد و یکصدا علیه این اعتراضات به مخالفت برخاستند که دیگر تشخیص مواضع امثال عباس عبدی، حمیدرضا جلائی‌پور، سید محمد خاتمی، جعفری دولت آبادی و تقریباً همه اصولگرایان (به جز احمدی‌نژادی‌ها که اکنون مغضوب قدرت و به دنبال جلب حمایت اجتماعی هستند) از یکدیگر ممکن نبود.

جالب اینجاست که همین محمود احمدی‌نژاد و تیم موسوم به بهاری‌ها که این روزها پرچم دفاع از فرودستان ایران را بلند کرده‌اند در دولت خود اجرا کننده سفت و سخت نظریات مسعود نیلی، حلقه نیاوران و تزه‌های مکتب شیکاگو بوده‌اند. حد و حدود ضربه‌ای که به معیشت مردم و سیستم اقتصادی ایران در دولت محمود

احمدی نژاد وارد شد کاملاً قابل مقایسه با فلاکتی است که در دولت حسن روحانی و تیم اقتصادی این دولت (مسعود نیلی و شرکا) بر سر جامعه ایران نازل شد. نه دولت هاشمی رفسنجانی، نه دولت محمد خاتمی و نه دولت حسن روحانی جرات نکردند آنچنان که دولت محمود احمدی نژاد اقدام به حذف یارانه‌ها و خصوصی سازی اموال عمومی جامعه ایران کرد به این کار دست بزنند. درست است که این روزها لیبرالها، اصلاح طلبان و اعتدالیون می‌گویند دولت احمدی نژاد دولتی عوام‌فریب بوده است و عواید خصوصی سازی‌های دوران او در جیب بورژوازی نظامی و اصولگرایان ایران رفته است اما قطعاً کسی مانند مسعود نیلی منطقاً باید در دل خود، محمود احمدی نژاد و سیاست‌های نئولیبرالی شجاعانه (خرکی) او را ستایش کند. ضمن اینکه فعالیت‌های اقتصادی مسعود نیلی و حلقه نیاوران در دوران محمود احمدی نژاد آنچنان مخفی و پوشیده نیست و قطعاً می‌تواند در یک مقاله جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و افشا شود.

در ضمن سرمایه، اصولگرا و اصلاح طلب سرش نمی‌شود. کسی یا سرمایه دارد یا ندارد. یکی صاحب سهام، سپرده‌های بانکی، واحد تولیدی، رانت، مجوز واردات و صادرات هست و دیگری کارگر و معلم و پرستار و مهندس و ... آهی در بساط ندارد یا فقط پس اندازهای اندک دارد. سرمایه فقط و فقط یک منطبق دارد و آن کسب سود بیشتر به هر قیمتی است. سرمایه نه دین دارد و نه نژاد و نه مرز. شما قبول می‌کنید که یک سرمایه دارد اصولگرا یا اصلاح طلب دنبال سود نباشد؟ بچه‌ها و دامادهای آنها فارغ از مواضع سیاسی آنها با هم در فرنگ مشغول عشق و حال هستند و هر از گاهی شاهکار یکی از این آفازدگان در اینستاگرام خبرساز می‌شود.

این تقسیم بندی‌ها اراجیف است. موقوفه، بورژوازی نظامی، امثال حسن فریدون، صادق محصولی یا مهدی جهانگیری و کسانی چون علی انصاری، محمدرضا یوسفی، خانواده گرامی، خانواده عسگر اولادی، خانواده هاشمی رفسنجانی، برادران ارجمندی، محمدرضا زونوزی، علاء میرمحمدصادقی، سید حمید حسینی، محسن خلیلی عراقی، شاهرخ ظهیری، مهدی جاریانی، علینقی خاموشی، فاطمه مقیمی، محمد مهدی رئیس زاده، احمد امیراحمدی، تقی بهرامی نوشهر، محمد صدر هاشمی نژاد، پدرام سلطانی، علی شمس اردکانی، عباسعلی قصابی، محسن بهرامی ارض اقدس، احمد پورفلاح، مسعود دانشمند، هوشنگ ادهمی، اکبر برادر هریسچیان، محمدرضا بهرامند، مهدی پورقاضی، احمد ترک نژاد، محمدرضا جابر انصاری، غلامرضا حمیدی انارکی، محمدرضا حیدری، مسعود خوانساری، جمشید عدالتیان شهریاری، فرهاد فزونی، توفیق مجد پور، اعضای رده بالای حکومت، مدیران ارشد و اعضای تیم اقتصادی دولت‌ها و غیره همه در یک طبقه هستند و نام این طبقه، طبقه سرمایه‌دار حاکم است. البته داخل این طبقه جناح بندی‌هایی وجود دارد و این جناح‌ها با هم رقابت دارند اما علیه موجودیت خود این طبقه کاری نمی‌کنند و با یکدیگر متحد هستند. دعوا سر این است که سهم هر جناحی چقدر باشد.

علم، مکتب ریاضی و اقتصاد سیاسی

همانطور که گفته شده مسعود نیلی رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف بوده و اکنون نیز در حال تربیت اقتصاددان و مشاوران اقتصادی برای حکومت و نظام اقتصادی ایران است. مسعود نیلی در اولین جلسه درسگفتارهای خود در دفاع از «مکتب ریاضی» می‌گوید: «منتقدان و مخالفان مکتب ریاضی در اقتصاد به ما می‌گویند نباید از آمار و ریاضیات استفاده کنید!» (۱۹)

در دقیقه ۱۴ اولین قسمت از درسگفتارهای مسعود نیلی او می‌گوید که «هدف از علم اقتصاد بالا بردن سطح رفاه انسان‌ها و جهان است.» در ادامه این فیلم از دقیقه ۵۵ به بعد مسعود نیلی می‌گوید: «پیچیدگی مسائل اقتصادی اصلاً قابل مقایسه با مهندسی نیست (منظورش این است که علم اقتصاد پیچیده‌تر از علوم مهندسی است و حق کاملاً با اوست). این دو اصلاً قابل مقایسه نیستند و این حتماً ریاضیات قوی، هوش زیاد، تسلط زیاد به آمار و احتمالات می‌خواهد و اگر شما اقتصاددان‌های برجسته دنیا را [نگاه کنید] قبل از اینکه اقتصاددان باشند ریاضی‌دان و متخصص آمار هستند. من در ادامه چندتا از نوبلیست‌های اقتصادی دنیا را به شما معرفی می‌کنم که این‌ها بک گراند‌های ریاضی خیلی خیلی بالا داشتند. اصلاً اقتصاددان‌های برجسته دنیا قبل از اینکه اقتصاددان باشند ریاضی‌دان و متخصص آمار و احتمال هستند.»

ولی ما در کشور خودمان می‌گوییم بله اقتصاددان‌ها دو دسته هستند: یک دسته توصیفی کار می‌کنند و یک دسته ریاضی کار می‌کنند. بعد می‌گویند اقتصادی که در شریف تدریس میشه ریاضیه ولی اقتصاد اصلش همون توصیفیه.

هر کتاب اقتصاد، کتاب‌های اصلی، کتاب‌هایی که در MIT تدریس میشه، در هاروارد تدریس میشه، مقالاتی اصلی که مقالات کلاسیک علم اقتصاد هستند بدون برخوردار بودن از زمینه ریاضی و آمار و احتمال نمی‌توانید اصلاً دنبال بکنید.» (۲۰)

اول:

سوال ما از مسعود نیلی این است که مگر اقتصاد به قول شما صرفاً ریاضیات و آمار و احتمالات نیست؟ پس چرا خود شما همیشه در رسانه‌ها مشغول توصیف و توضیح هستید؟ حجم مصاحبه‌های مسعود نیلی در فقط دو سایت اینترنتی را می‌توانید در اینجا (۲۱) و اینجا (۲۲) مشاهده کنید.

دوم:

هدف علم اقتصاد چیست؟ وقتی طرحی به ضرر طبقه‌ای و به سود طبقه‌ای دیگر است چطور باید تصمیم گرفته شود که اجرا بشود یا نشود؟ با چه منطقی می‌توان گفت که زجری که اکثریت مردم ایران با کاهش ارزش پول ملی و افزایش قیمت دلار متحمل می‌شوند درست است یا نادرست؟ به فرض گفته شود این رنج

و بدبختی در آینده به نفع مردم ایران تمام خواهد شد اما سوال این است که چه کسی به مسعود نیلی و حلقه
نیاوران و به دولت اجاره داده است برای یک چنین مسئله بزرگی که مستقیماً بر زندگی میلیون‌ها ایرانی تاثیر
بنیادی می‌گذارد تصمیم‌گیری کند؟ آیا پاسخ دادن به این سوالات خواه ناخواه وارد حوزه تاریخ، فلسفه،
جامعه‌شناسی، اخلاق، حقوق، روان‌شناسی و ... نمی‌شود؟

آیا مسائل انسانی و اجتماعی را می‌توان به معادله و فرمول و نمودار و در کل ریاضیات محدود کرد؟ در یک
معادله ریاضی یک عدد وارد می‌شود و یک عدد خروجی آن است. اگر فلان فاکتور در فلان معادله کم یا
زیاد شود تاثیر آن روی خروجی معادله این یا آن طور خواهد شد. تصمیم‌گیری درباره اینکه از این معادلات
و از این آمارها چگونه استفاده شود و از آن مهمتر «با چه هدفی و به نفع چه کسی مورد استفاده واقع شود»
مسئله اصلی «اقتصاد سیاسی» است. تصمیم‌گیری درباره آن هم به پیچیده‌ترین حالت خود با علوم انسانی و
علوم اجتماعی و تاریخ درهم تنیده است.

ما از عدد و رقم نمی‌ترسیم. ما از آمار نمی‌ترسیم. ما ریاضیات را نفی نمی‌کنیم. ما از آنها استفاده می‌کنیم اما
فراموش نمی‌کنیم که آنها ابزار هستند نه منبع حقیقت. حرف ما با شمایی که ذوب در عدد و رقم هستید این
است که اقتصاد امری مربوط به هستی انسان و زندگی اجتماعی اوست. با سیاست، فلسفه، جامعه‌شناسی و
غیره درهم تنیده است و جدایی اقتصاد از آنها بر خلاف نظر پیروان مکتب ریاضی ممکن نیست.

می خواهید تورم را بالا یا پایین ببرید؟ به نفع چه کسانی؟ به ضرر چه کسانی؟ با قبول چه حدودی از تاثیرات؟ این جوابها در فرمولهای ریاضی پیدا نمی شود. زیرا در اقتصاد سرمایه داری و تا هنگامی که «تضاد بین کار و سرمایه» وجود دارد و مبارزه طبقاتی بین طبقات مختلف اجتماع در جریان است هیچ راه حلی وجود نخواهد داشت که منافع همه طبقات اجتماعی را با راه حلی واحد تامین کند. چرا که منافع آنها در تقابل و تضاد و مخالف یکدیگر است. بنابراین هیچ فرمول ریاضی و هیچ آمار و احتمالی هم قادر به جمع اضداد نیست و ریاضی نمی تواند معجزه کند.

سوم:

چه کسی گفته است در اقتصاد نباید از ریاضیات استفاده کرد و فقط توصیف کرد؟! کسی که این حرف را زده اسم و مشخصاتی باید داشته باشد. به شما می گویند که برای فرار از مسئولیت نظرات خود پشت نمودارها پنهان نشوید. هیچ یک از مخالفان مکتب ریاضی در اقتصاد نگفته و نمی گوید که نباید از ریاضیات و آمار در اقتصاد استفاده کرد. چنین ادعایی فقط برای شانناژ و ناشی از کلاشی است و گرنه هر کسی که اندک مطالعه ای در اقتصاد سیاسی داشته باشد می داند که ریاضیات و آمار همواره ابزاری در دست اقتصاددانها بوده است.

پیچیده ترین علوم تجربی، انسانی و نظری با ساده ترین سوالات آغاز می شود که با وجود سادگی حامل و حاوی اساسی ترین مسائل آن علم هستند. پرسشهای مربوط به بن مایه و مسائل اساسی انسان و روابط

اجتماعی را نمی‌توان با فرمول و نمودار پاسخ داد. عدالت چیست؟ حق با کیست؟ محصول تولید شده در یک کارگاه یا شرکت متعلق به نیروی کار تولید کننده آن است یا مالک آن کارگاه و شرکت؟ چرا وقتی دو مهندس جوان کامپیوتر با صرف دو ماه وقت، نرم‌افزاری را می‌نویسند سرجمع ۱۰ میلیون تومان دستمزد می‌گیرند در حالی که رئیس شرکت بدون اینکه کاری کرده باشد آنرا ۲۰۰ میلیون می‌فروشد و ۱۹۰ میلیون آن را در جیبش می‌گذارد؟ مالکیت از کجا آغاز شده؟ تاریخ آن چیست؟ و ده‌ها سوال دیگر.

جواب این سوالات با فرمول و آمار به دست می‌آید؟ از ریاضیات و آمار می‌توان در فهم مسائل اساسی انسانی و اجتماعی استفاده کرد، نه اینکه به نفع حکومت‌ها و سرمایه‌داران مهملاتی به هم بافت و سپس پشت فرمول‌ها و نمودارها سنگر گرفت. (نمودارهای محمود احمدی‌نژاد در مناظرات انتخاباتی سال ۱۳۸۸ را که یادتان هست؟)

مشکل همه مکاتب اقتصادی با مکتب ریاضی این است که مثلاً پرسیده می‌شود چه چیزی خلق کننده ارزش و ثروت‌های مادی است؟ نمایندگان یک مکتب فکری و فلسفی پاسخ می‌دهند نیروی کار و نمایندگان یک مکتب فکری و فلسفی دیگر پاسخ می‌دهند سرمایه. در اینجا کاری نداریم که کدام یک درست می‌گویند. این وسط کسانی یک نمودار را نشان می‌دهند که زیر آن هاشور خورده است و می‌گویند این ارزش است! و فکر می‌کنند با این کار خیلی علمی به نظر می‌رسند.

چهارم:

علم اقتصاد در معنایی که مسعود نیلی و حلقه نیاوران در ذهن دارند یک توهم است. توهمی وجود دارد که هر چیزی مملو از فرمول و عدد باشد علمی و هر چیزی عدد و رقم نداشته باشد غیر علمی است. این نگاه به دلیل تسلط طبقه سرمایه‌دار بر دانشگاه‌ها و رسانه‌های جمعی هر روز تبلیغ می‌شود.

توماس پیکتی در فصل شانزدهم کتاب «سرمایه در قرن ۲۱» می‌نویسد: «از زمان‌های خیلی پیش اقتصاددانان در صدد بوده‌اند هویت خود را از طریق روش‌های به ادعای خود علمی شان تعریف کنند و آن را به این زبان بیان کنند. در واقع امر این روش‌ها به ویژه بر استفاده افراطی از الگوهای ریاضی مبتنی است که غالباً چیزی جز یک بهانه برای حضور در عرصه و سرپوش گذاشتن بر توخالی بودن کارهایشان نیست. نیروی بسیار زیادی در راه تاملات نظری صرف تلف شده است و باز هم تلف می‌شود، بدون اینکه واقعیت‌های اقتصادی که می‌خواهند توضیح دهند یا مسائل اجتماعی و سیاسی که می‌خواهند حل کنند را به روشنی و به طور مشخص تعریف کنند و مورد بحث قرار دهند.»

همچنانکه برای فهم تاثیر ترکیب عناصر مختلف در یک آلیاژ بر میزان مثلاً مقاومت کششی یا برشی آن آلیاژ به آزمایشگاه، فرمول و آمار احتیاج است؛ برای فهم مسائل انسانی و روابط اجتماعی به تجربه‌های تاریخی به عنوان منبع اصلی شناخت نیاز داریم. می‌توان با کمک علم آمار مثلاً نشان داد طی ده سال آینده تعداد کسانی

که در فشار ناشی از سقوط ارزش پول ملی و افزایش قیمت دلار دچار بیماری‌های عصبی شده، مجبور به تن‌فروشی شده‌اند، خودکشی کرده یا به مواد مخدر پناه برده‌اند چند درصد افزایش یافته است و با محاسباتی نشان داد اگر این سیاست در کشور دیگری با جمعیت و میانگین سنی متفاوتی اتفاق بیافتد به احتمال فلان درصد وقایع مشابه رخ می‌دهد. اما وقتی از تیم اقتصادی دولت سوال شود چرا برای حمایت از تولید در شرایطی که یکی از موانع اولیه تولید و رونق اقتصادی در ایران فساد ساختاری، تحریم بانکی و روابط لجوجانه بین‌المللی است به سراغ طبقه کارگر می‌روید و از افزایش دستمزد آنان جلوگیری می‌کنید یا قانون کار را عملاً بی اعتبار می‌کنید و اتفاقاً با فرمول و ریاضیات، حساب و کتاب می‌کنید که نگه داشتن ۵۰ میلیون کارگر ایران و خانواده آنها زیر خط فقر باعث چند درصد رشد سود صاحبان سرمایه و مالکین ثروت در ایران می‌شود، مطمئن باشید که هیچ فرمول ریاضی‌ای در جهان نمی‌تواند به اعضای حلقه نیابورن کمک کند که توضیح بدهند چرا سرمایه‌داران و سود آنها مهمتر از زندگی و عمر و سرنوشت ۵۰ میلیون ایرانی است.

اقتصاددان کسی نیست که زیر دست آقای نیلی در دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف بنگاهداری و شیوه‌کندن پوست نیروی کار به نفع صاحب سرمایه را می‌آموزد. اقتصاددانان از تاریخ، مشاهدات میدانی، ریاضیات و هر ابزاری که در دسترس آنان است استفاده می‌کنند و با همکاری و بهره‌بردن از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی سعی می‌کنند راهکارهایی برای رفاه بیشتر بشر، ترقی جوامع انسانی و حفظ محیط زیست ارائه دهند. از همه مهم‌تر در جهان کنونی آنچه که برای یک اقتصاددان فوق‌العاده تعیین‌کننده است، روابط سیاسی

حاکم بر جامعه است. زیرا دیگر هر خری می داند که سیاست همه جا حضور دارد و تحولات اقتصادی با

تحولات سیاسی به شکل پیچیده و غیر قابل تفکیکی درهم تنیده اند.

تخصص صرفاً جمع کننده آمار نیست و دفن کردن خود زیر انبوهی از داده‌های خام الزاماً به درک و شناخت

از مسائل و یافتن راه حل‌ها نمی‌انجامد. (۲۳) یک اقتصاددان سیاسی باید در تلاش برای کاهش ضرورت

اقتصادی در زندگی انسان و افزایش امکان بروز خلاقیت آنان بعد از فراغت از تلاش برای ضرورت‌های

معیشتی و اقتصادی باشد. اسم کسی که به قیمت گرمایش کره زمین و تباه شدن زندگی ده‌ها میلیون انسان در

هر کشور برای سود بیشتر صاحبان سرمایه تلاش می کند اقتصاددان نیست. آنها گماشته دولت‌ها، کارچاق

کن قدرت‌ها و پاندا از ثروتمندان هستند.

ما نگاهی مبتنی بر خیر و شر به نظام سرمایه داری نداریم. چیزی شیطانی در روند تکامل تاریخی جوامع

انسانی وجود ندارد. نظام سرمایه‌داری یک مرحله مهم در پیشرفت جوامع انسانی بوده است. نظام فئودالیسم

روی کار آمد، به نهایت حد رشد خود رسید، نیروهای متضاد خود را در دل خودش پرورش داد و در اثر

مبارزات طبقاتی که به قول کار مارکس قابل تاریخ است، نظام سرمایه‌داری موفق به کنار زدن این نظام کهنه

شد. سیستم سرمایه‌داری نیز به مرزهای نهایی رشد خود رسیده است و نیروهای ضد خود را در دل خود

پرورانده است. میوه رسیده اگر همچنان روی درخت بماند می گندد و می پوسد. میوه‌ی رسیده باید چیده

شود. نظام تولیدی و اجتماعی دیگری که جایگزین سیستم سرمایه‌داری شود نیز همین مسیر را خواهد پیمود.

این روند دیالکتیکی جوامع انسانی است. تاریخ پایانی ندارد. مارکسیسم ادعا دارد که فقط با رفع یک تضاد اساسی (تضاد میان کار و سرمایه) در جامعه کمونیستی امکان پرداختن به تضادهای دیگر را فراهم کند. نه سرمایه‌داری پایان تاریخ است و نه جامعه کمونیستی که مارکسیست‌ها می‌خواهند آنرا جایگزین نظام کهنه موجود کنند.

متاسفانه رویارویی لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها با یکدیگر به خصوص در دوران جنگ سرد میان مورخان، اقتصاددانان و حتی فلاسفه به جای آنکه پژوهش درباره انسان، جوامع، روابط اجتماعی انسانها، روابط تولیدی، آینده جهان انسانی و نابرابری‌ها را برانگیزد بیشتر به عقیم ساختن عمیق این مفاهیم در بحث‌ها منجر شد. در این بین انبوهی از جعلیات و لجاجت‌ها از طرف قدرت‌ها، دولت‌ها و زائده‌های دانشگاهی و رسانه‌ای آنها تولید شده است که موانعی جدی بر سر راه هر گونه تلاشی برای تکوین دیدگاهی تکاملی در باب جوامع انسانی ایجاد کرده است. (۲۴)

نیروهای دست راستی (پیروان مکتب شیکاگو و مکتب اتریش، نئولیبرال‌ها و ...) ریشه کل روابط اقتصادی و اجتماعی را در مسائل روان‌شناختی می‌بینند و بحث در این زمینه را بسیار محدود می‌کنند.

از نوشته‌های کلاسیک تا تصورات عامیانه موجود در این زمینه با چنین پیش‌فرض‌هایی آغاز می‌شود:

- انسان‌ها ذاتاً زیاده‌خواه هستند.

- انسان‌ها ذاتاً مصرف‌گرا هستند.

- انسان‌ها ذاتاً متمایل به نابرابری هستند.

- اگر نابرابری نباشد اقتصاد پیشرفت نمی‌کند.

- به صورت ژنتیکی بعضی‌ها باهوش‌تر از بقیه هستند و حق دارند بهتر از آنان زندگی کنند.

- باید از نابرابری بین افراد ثروتمند و افراد فقیر دفاع کرد. (۲۶)

... -

اریش فروم که خود یک روان‌شناس بسیار شهیر است در مخالفت با این نگاه روان‌شناختی به اقتصاد و در

توضیح نظریات کارل مارکس می‌نویسد: «ماتریالیسم تاریخی در کل نظریه‌ای روان‌شناختی نیست. (۲۷)

این نظریه مدعی است شیوه‌ای که انسان به تولید می‌پردازد تعیین‌کننده اندیشه‌ها و خواست‌های اوست. و نه

اینکه اشتیاق‌های اصلی او آن‌هایی‌اند که حداکثر منفعت مادی را برآورده می‌کنند. در چنین زمینه‌ای اقتصاد نه

به انگیزه‌ای روانی بلکه به شیوه تولید بستگی دارد. یعنی نه به عامل ذهنی و روان شناختی بلکه به عامل عینی

و اقتصادی - اجتماعی مربوط است.» (۲۸)

کارل مارکس در بحثی علیه بنتام می‌گوید: «برای دانستن اینکه چه چیزی برای سگ مفید است باید طبیعت

سگ مطالعه شود. این طبیعت را نمی‌توان از اصل سودمندی استنتاج کرد. با به بکار بردن همین دریافت در

مورد انسان باید گفت: او که همه اعمال، حرکات و روابط انسانی را با اصل سودمندی می‌سنجد، باید در

درجه اول سرشت انسانی را به طور عام و سپس سرشت انسانی را همچون امر تغییر یافته‌ای در هر عصر

تاریخی بسنجد.»

مارکس و انگلس در تقابل مستقیم با اندیشه‌هایی که از آسمان به زمین فرود می‌آید و برای انسان ذات در نظر

می‌گیرند در اندیشه خود از زمین به آسمان صعود می‌کند. مارکس و انگلس «از آنچه بشر خیال می‌کند یا

می‌فهمد و یا از انسان به عنوان آنچه اندیشیده شده یا پنداشته شده یا به ادراک درآمده است» عظیمت نمی‌کند

تا به انسان حی و حاضر برسیم. «ما از انسان‌های واقعی و فعال شروع می‌کنیم و بر اساس زندگی واقعی

آن‌ها، تکوین بازتاب‌ها و انعکاس‌های ایدئولوژیکی این روند زندگی را نشان می‌دهیم.» (۲۹)

ممکن است کسی بگوید من نظرات کارل مارکس را قبول ندارم، از او خوشم نمی‌آید یا از پیش بینی‌های او

می‌ترسم. ما به خوش آمدن یا خوش نیامدن از کسی کاری نداریم. نکته و بحث اصلی بر سر روش تفکر و

نقطه آغازین بحثی است که انتخاب کرده است. کدام روش درست است؟ شروع از «انسان تنها» در عالم

تجربید یا شروع از «انسان اجتماعی» در عالم واقعی؟

اگر پاسخ درست و روش مناسب از نظر شما پرداختن به انسان در متن مناسبات اجتماعی و آغاز کردن از

واقعیت است باید بدانید این نگاه و این سبک اندیشه بر خلاف نظریات راست گرایان و معتقدان به متافیزیک

است که در آن نقطه شروع را یک انسان مجرد، یک انسان جدا از روابط اجتماعی، یک انسان غیر اجتماعی

و یک انسان غیر واقعی در نظر می‌گیرند. موضوع اقتصاد و به صورت دقیق‌تر «اقتصاد سیاسی» رابطه انسان‌ها

با یکدیگر است نه رابطه انسان مجرد با خودش و بیرون از بستر مناسبات اجتماعی. (۳۰)

اگر آقای مسعود نیلی فرمول ریاضی و نموداری درباره چنین مسائلی که در واقع مبانی هر نوع اندیشیدن

است دارند لطف کنند و ارائه بدهند. پیش از وارد شدن به اقتصاد باید درباره چنین مسائلی اندیشید. زیرا

اقتصاد در زیربنا و روبنای خود یک مسئله انسانی و مربوط به روابط اجتماعی است نه یک بازی کامپیوتری

با اعداد و ارقام.

یک مطالبه اجتماعی و خلقی

خواسته ما محاکمه عادلانه حلقه نیاوران و تمام مشوقین و اجرا کنندگان سیاست‌های تعدیل ساختاری و نئولیبرالی دولت‌ها در ایران است. ممکن است دار و دسته رسانه‌ای این افراد و نهادها سریع این خواست را پیراهن عثمان کنند که ما در حال پرونده‌سازی هستیم یا ما را متهم به نزدیکی با قوه قضائیه کنند. جواب ما این است:

۱: اگر معنای محاکمه در قوه قضائیه ایران چیز دیگری جز محاکمه عادلانه است ما قبل از درخواست محاکمه امثال حلقه نیاوران، خواهان برقراری عدالت برپایه اراده و نظارت دموکراتیک مردم ایران در همه سطوح حکومت از جمله خود قوه قضائیه و نظام اقتصادی ایران هستیم.

۲: وقتی می‌گوییم محاکمه عادلانه یعنی درخواست داریم اسناد دولتی و حکومتی در راستای مطالبه «شفافیت نظام اقتصادی ایران» (۳۱) و پاسخگویی کلیت ساختار حکومت در برابر جامعه، در اختیار جامعه قرار بگیرد.

۳: ممکن است افرادی چون مسعود نیلی موفق شوند اثبات کنند که نقشی در افزایش قیمت ارز نداشته‌اند و از منافع آن برخوردار نبوده‌اند. اگر داده‌ها و اطلاعات نظام اقتصادی کشور که در اصل متعلق به مردم ایران است در اختیارشان قرار بگیرد و دادگاهی عادلانه و علنی با حضور هیئت منصفه برگزار شود و بعد از تحقیق

دقیق حکم به تبرئه آنان دهد ما این حکم را خواهیم پذیرفت. درخواست محاکمه به معنی صدور پیشاپیش حکم از طرف ما نیست.

اما تا زمانی که چنین محاکمه‌ای برگزار شود آقای نیلی به عنوان آخرین مشاور اقتصادی دولت موجود باید مشخص کند مدافع ایده افزایش نرخ ارز به دولت هست یا خیر؟ اگر ادعا دارد که نیست پس چرا اعلام نکرده است مصاحبه‌های متعددی که در دفاع از افزایش قیمت ارز کرده، جعلی یا دروغ است؟

اصلاً ما به عنوان شهروندان این جامعه حق داریم بدانیم آقای مسعود نیلی و حلقه نیاوران به عنوان «تیم اقتصادی دولت» در قبال حقوق‌هایی که گرفته‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ چه طرح‌هایی را نوشته و کدام سیاست‌ها بر مبنای توصیه آنها پیاده سازی و اجرا شده‌اند؟ مسعود نیلی در آخرین نوشته خود ادعا کرده است که هیچ کاری انجام نداده است و برای همین سوال ما این است که اگر عضو تیم اقتصادی دولت بوده و در هیچ تصمیم اقتصادی دولت دخالت نداشته است پس بابت چه کاری حقوق می‌گرفته است؟

اینکه مسعود نیلی در زمان اجرا یا با آغاز اجرای آن فلنگ را بسته باشد دلیلی بر بی‌گناهی او نیست. فرض کنید یک ژنرال دستور اعدام دسته جمعی مردم و مخالفان سیاسی یک حکومت را بدهد و سیستم را متقاعد کند که راه حل او بهترین راه حل برای بحران مشروعیت سیاسی حکومت است. وقتی فاز اجرا شروع شد از کشور خارج شود یا از حکومت استعفا بدهد و بعداً ادعا کند که نقشی در اجرا نداشته است. آیا او در این

جنایت بی گناه است؟ آیا فقط آن قصابی که از نوک ساطور تا آرنجش به خون آغشته است مقصر است یا آنکس که صاحب ایده این کشتار بوده و سیستم را برای اجرای این کشتار متعاقد کرده است گناهکار اصلی است؟

ما معتقدیم مطالبه «شفافیت سیستم اقتصادی ایران» و «اطلاع مردم از اطلاعات اجتماعی و داده‌های ملی» و محاکمه تمامی کسانی که در سقوط ارزش پول ملی و فلاکت عمومی مردم ایران نقش داشته‌اند باید به صورت یک مطالبه اجتماعی در مقیاس ملی درآید. این تحقیق گسترده و این دادگاه باید برگزار شود و حلقه نیاوران، تیم اقتصادی دولت، مسئولانی که در این تصمیم نقش داشته‌اند و همه افراد و نهادهایی که از رانت چنین تصمیماتی سود برده‌اند در هر لباس و هر مقامی باید مورد محاکمه قرار بگیرند و حساب پس بدهند.

کلام آخر: مایلیم به عنوان سخن پایانی این نوشته دوباره به مردم، کارگران و زحمتکشان جامعه برگردیم. آنها که نه در گوشه امن وزارت خانه‌ها، هیئت مدیره‌ها، دفاتر دانشکده‌ها و روزنامه‌ها و پشت رسانه‌های زنجیره ایشان، که در کارخانه، مدرسه، دانشگاه و خیابان سنگر گرفته‌اند. به اسماعیل بخشی باز می‌گردیم:

« اینجانب بعنوان نه نماینده کارگری بلکه بعنوان یکی از ملیونها کارگر رنجبر ایرانی معترض با شما سخن می‌گویم و می‌گویمتان راست می‌گویید ما شعار ندادیم «اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تموم ماجرا» چرا چون مدتهاست ماجرای این دو حزب منفعل برای ما تمام شده است و از این شعار هم گذشته ایم و به شعار و

عمل «شوراهاى مستقل كارگرى و مردمى» رسیده ایم حالا مشاهده فرمودین چقدر در خواب تشریف دارید.

اینجانب اسماعیل بخشى نماینده كارگرى و فعال سندیکایی هفت تپه، علیرضا بهداد و انجمن صنفى روزنامه

نگاران تهران را به یک مناظره آزاد دعوت میکنم شما همه، من تک.»

ما نویسندگان این مقاله نیز به تبعیت از اسماعیل بخشى مسعود نیلی، برادران کرباسیان، محمد نهاوندیان،

محمدباقر نوبخت و تیم اقتصادى دولت را پیرامون مسائل کلان نظام اقتصادى ایران به مناظره دعوت می کنیم.

چرا همچنان معتقدیم این طبقه حاکمه ایران است که باید آخرین دفاعیات خود را تنظیم نماید!

راههای ارتباطی با ما:

abedtavancheh@gmail.com

<https://www.facebook.com/Sina.Maleki.Official>

وبلاگ علیه وضعیت موجود

پی نوشت ها:

۱: <https://rowzane.com/news/article=131800>

۲: [مسوول اقتصاد من هستم](#)

۳: [چرا برادران کرباسیان در تولید و واردات فولاد با هم هماهنگ نیستند؟](#)

۴: www.aftabnews.ir/vdcbzgbw.rhbw9piuur.html

۵: www.daraian.com/fa/paper/141-day/19243

۶: [از واردات بیزار بودیم، اما اکنون ...](#)

۷: <http://aftabnews.ir/vdcbzgbw.rhbw9piuur.html>

۸: نگاه کنید به:

http://www.imps.ac.ir/uploads/gozaresh-tahlile_bakhshe_haghighie_eghtesad.pdf

۹: نگاه کنید به:

<https://www.isna.ir/news/97011804606> /از-واردات-بیزار-بودیم-اما-اکنون

۱۰: <http://www.daraian.com/fa/paper/141-day/19243>

۱۱: <https://takravi.blogspot.com/2014/12/blog-post.html>

۱۲: <http://old.alef.ir/vdcjhve8muqeaaz.fsfu.html?271796>

۱۳: مکارم شیرازی: جریمه تاخیر در بانک ها «ربا» و خلاف شرع است.

۱۴: <https://takravi.blogspot.com/2013/07/blog-post.html>

۱۵: در کتاب سرمایه در قرن ۲۱ نوشته توماس پیکیتی به صورت مفصل و جامع با استفاده از انواع آمارها و

محاسبات کامپیوتری نشان داده شده است در کشورهای مختلف جهان ۱۰ درصد بالایی جوامع (ثروتمندان)

امروزی به تنهایی صاحب ۶۲ تا ۷۲ درصد کل ثروت های جامعه هستند و سهم بالاترین صدک به تنهایی معادل

۴۰ تا ۶۰ درصد کل ثروت جوامع است. این در حالی است که کل ثروت نیمه پائینی جوامع (نصف جمعیت

هر کشور) روی هم معادل ۴ الی ۶ درصد کل ثروت های جامعه است.

این کتاب توسط دکتر ناصر زرافشان به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات نگاه منتشر گردیده و در

کتابفروشی ها موجود است.

۱۶: نگاه کنید به:

<https://www.sif.admin.ch/sif/en/home/dokumentation/medienmitteilung/en/medienmitteilungen.msg-id-53267.html>

۱۷: نگاه کنید به:

<http://www.nzz.ch/aktuell/schweiz/widmer-schlumpf-verschaerft-ton-gegen-die-usa-1.17448526>

۱۸: [The Hayek-Pinochet Connection: A Second Reply to My Critics](#)

۱۹: دانشگاه شریف - درس مبانی اقتصاد - جلسه اول - مسعود نیلی

<https://maktabkhooneh.org/course/170/chapter/1/lesson/1>

۲۰: همان

۲۱: [مجموعه مقالات و مصاحبه‌های مسعود نیلی](#)

۲۲: www.daraian.com/fa/m-nili

۲۳: «برای پژوهش در علوم اجتماعی هزار و یک راه وجود دارد و روی هم انباشتن اطلاعات و داده‌ها همیشه

امری اجتناب ناپذیر نیست. نه تنها چنین نیست بلکه این روش به ویژه از خلاقیت و نوآوری هم بی‌بهره

است... با این حال همه پژوهشگران رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی، همه روزنامه نگاران و مفسرین مطبوعاتی، همه مبارین و فعالان سیاسی با هر گرایشی و به ویژه همه شهروندان باید نسبت به پول، واحدها و روشهای اندازی گیری آن، واقعیت‌ها و تحولات پیرامون آن و تاریخ آن توجه جدی و بیشتری به خرج دهند. کسانی که پول را در مقیاس کلان در اختیار دارند سرمایه داران و مستخدمین سرمایه داران در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها که وظیفه توجیه وضعیت موجود و دفاع از سرمایه‌داران را به عهده دارند در دفاع از منافع خود هرگز کوتاهی نمی‌کنند. خودداری از سر و کله زدن با ارقام [توسط متخصصان علوم انسانی و علوم اجتماعی] خدمت به منافع فقیرترین‌ها (بخوانید اکثریت مردم جوامع و جهان اعم از فرودستان، طبقه کارگر و طبقه متوسط) نیست.»

نگاه کنید به کتاب «نظام پولی بین‌المللی و بحران مالی جهانی» نوشته استاد نی چنکو - ترجمه‌ی دکتر ناصر زرافشان - انتشارات آزادمهر

۲۴: به عنوان مثال در آمریکا جزوهای منسوب به کارل مارکس با عنوان «جهان بدون یهودیان» منتشر شده است تا مارکس را یک یهودی ستیز نازی معرفی کنند. در صورتی که کارل مارکس کتابی با عنوان «درباره مسئله یهود» دارد که در آن درباره «جامعه مدنی» صحبت کرده است. قسمت‌های مربوط به نگاه تاریخی و نظریات انتقادی نسبت به یهودیان در موضوع «رهایی بورژوازی» در این کتاب با تغییرات فاحش، ادبیاتی

نژادپرستانه و تغییرات اساسی در مفاهیم ارائه شده سرهم‌بندی شده و به نام کارل مارکس منتشر گردیده که هیچ نسبتی با کتاب «درباره مسئله یهود» ندارد.

۲۵: برای نمونه نگاه کنید به نظر جان لاک: «برابری همگانی از نظر حق صیانت ذات، مانع حق ویژه برخی افراد عاقل تر از دیگران نیست... از آن جا که صیانت ذات و سعادت [همگان] آن چنان نیازمند مالکیت است که می شود گفت هدف نهایی جامعه مدنی، پاسداری از مالکیت است، نگاه‌داری و حمایت از افراد صنعت‌گر و کاردان و عاقل جامعه در برابر عناصر بی‌چیز و فقیر - یا حمایت از افراد صنعت‌گر و کاردان و عاقل جامعه در برابر بی‌کارها و تن‌پرورهای بخور و بخواب - برای سعادت عمومی و خیر همگانی، امری اساسی است.»

منبع: لئو اشتراوس، «حقوق طبیعی و تاریخ»، ترجمه باقر پرهام

۲۶: برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به «درباره تکامل مادی تاریخ» - کارل مارکس و فردریش انگلس - ترجمه خسرو پارسا - نشر دیگر

۲۷: کتاب «سرشت راستین انسان» نوشته اریش فروم - ترجمه فیروز جاوید - نشر اختران

۲۸: ایدئولوژی آلمانی - مارکس و انگلس

۲۹: نگاه کنید به نقد کوبنده فردریش انگلس به نقطه آغاز اقتصاد از «ماه‌گیر تنها» یا «شکارچی تنها»

۳۰: نایب رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس: «نمایندگان مجلس امکان رای درباره ۷۰ درصد بودجه را ندارند.»